**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۱۵/۱۲/۹۱ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح ما لیس له بدل علی ما له بدل)**

بحث دیروز بعداً فکر کردم نیاز دارد به یک سری تکمیلهایی و نسبت به بعضی‌هایش تجدید نظرهایی، ما یک سری نکات در مورد خصوص مثال تیمم و دوران امر بین اینکه آب را در تطهیر لباس یا بدن از خبث صرف کنیم یا وضو بگیریم هست یک سری بحثها بحثهای کلی‌تر هست حالا من از بحثهایی که مربوط به این مثال خاص و مثال تیمم هست عرض بکنم یک نکته این هست که آیا از جهت فقهی کسی اگر آب داشته باشد آبش را بریزد و تیمم بکند تیممش صحیح است یعنی این جور نیست که، تیممش صحیح هست ولی معصیت کرده آن یک بحث دیگر است معصیت کردن یک بحث است بحث صحت تیمم یک بحث دیگر است ولو تفویت قدرت بر وضو بالاختیار باشد موضوع بدلیت تیمم را درست می‌کند این بحث، بحث عام نیست اینکه می‌گویم مخصوص این مثال است به دلیل اینکه این مثال یک ویژگیی دارد که با تفویت اختیاری قدرت هم ملاک بدل تحقق پیدا می‌کند خب وقتی چنین شد این دو نکته مطرح هست یکی اینکه آیا تیمم وافی به تمام ملاک وضو هست یا نیست بعضی از آقایان به اصطلاح استدلال کردند می‌گویند از ظاهر بعضی از ادله استفاده می‌شود که تیمم وافی به تمام غرض وضو هست استظهار کردند از تیمم یکفیک عشر سنین یا امثال اینها این تعبیرات که تیمم همه ملاک وضو را استیفاء می‌کند پرسش:... پاسخ: اینها می‌گویند که در واقع این می‌خواهد بگوید شما نگران نباش که تیمم می‌گیری ملاکاتی که در وضو هست فوت می‌شود نه تیمم همان ملاکات را برای شما تأمین می‌کند پرسش:... پاسخ: حالا صبر کنید بگذارید بحث به یک جایی برسد. یا «إن التراب احد الطهورین» می‌گویند این ناظر به این هست که هر دو اینها به اصطلاح آن در رتبه هم هستند و به اندازه هم هستند. من حالا الان نمی‌خواهم بحث کنم آیا این استظهار ذاتاً صحیح هست یا ذاتاً صحیح نیست ابتداءً که حالا یک شخص استظهار

خاص می‌خواهد بکند بگوید آنها بحثی نیست ولی به طور کلی مجرد کفایت تیمم دلیل بر این نیست وافی به تمام ملاک هست چون گاهی اوقات وافی به تمام ملاک نیست ولی با آوردن تیمم دیگر آن وضو ملاک ندارد اینکه قضاء لازم نیست بشود به دلیل اینکه دیگر نمی‌شود آن را استیفای ملاک کرد حالا ممکن است که بگوییم که این خلاف ظاهر مثلاً دلیل تیمم هست ملاک تیمم این هست که از باب لا علاجی نیست که چون نمی‌توانیم ملاک وضو را استیفا‌ء کنیم شارع دیگر قضاء را لازم نکرده کأن از باب اینکه ملاک وضو استیفاء شده و امثال اینها من حالا به آن بحثهای اثباتی‌اش خیلی کار ندارم که آیا از این می‌شود استظهار کرد نمی‌شود استظهار کرد من این را می‌خواهم بگویم اینکه در تمام موارد مشروعیت تیمم قرار باشد تیمم وافی به تمام ملاک باشد این مشکل عقلی دارد این باید تخییری بشود اگر قرار باشد تیمم در همه فروض چون فرض این است این مقدمه را هم قبلاً عرض کردم فرض این هست که اگر اختیاراً هم آب را انسان بریزد تیمم موضوع دارد اگر ما گفتیم نه موضوعش فقط در ظرفی هست که اختیاراً نریزد در ظرف عدم قدرت تکوینی که به اختیار من این عدم قدرت تحقق ندارد آن عیب ندارد آن لازمه‌اش این نیست که تخییراً، می‌گوید در ظرفی که قدرت داری وضو در ظرفی که قدرت بر وضو نداری تیمم و این تیمم هم در ظرف عدم قدرت وافی به تمام ملاکی که در ظرف قدرت وضو داشته باشی آن هیچ مانعی ندارد ولی اینکه بخواهد در تمام فروض مشروعیت تیمم آن وافی به تمام ملاک باشد مشکل عقلی هست که اینجا دارد به نظر می‌رسد اگر هم «التیمم یکفیک عشر سنین» یا «إن التراب احد الطهورین» ناظر به تساوی باشد تساوی مطلق ندارد در آن فروضی که در ذیل همین‌ها می‌گوید من نمی‌توانم وضو بگیرم نگران این هست حالا که نمی‌تواند وضو بگیرد همیشه کأنه مصالح از او فوت می‌شود می‌گوید نه نگران نباشد آن مصلحتی که تو گیرت می‌آید در ظرف فقدان وضو همان مصلحت در ظرف وجود وضو در وضو گرفتن در ظرف فقدان هم همان مصلحت گیرت می‌آید چون صورت مسئله‌ای که «التیمم یکفیک عشر سنین» در جایی هست که اصلاً مسئله‌اش همه موارد تیمم نیست اصل مسئله‌اش در جایی

هست که طرف می‌گوید که من یک مدتی هست نمی‌توانم وضو بگیرم وضو گرفتن اختیاری را از این ادله ذاتاً‌نمی‌شود استفاده کرد آن را از ادله دیگر اجماعی چیزی هست که جایی که شخص اختیاراً هم وضو نگیرد آب را بریزد و قدرت بر وضو گرفتن را سلب کند تیممش مشروع است بنابراین موضوع این «التیمم یکفیک عشر سنین» جایی هست که عجز مکلف از وضو به اختیاره نباشد عجز قهری هست آنجا اشکالی ندارد بگوییم وافی به تمام ملاکه پرسش:... ملاک تیمم در مواردش فرق می‌کند که قدرت ... پاسخ: بله ممکن فرق کند و ما دلیل نداریم که ملاک تیمم در همه جا به یک اندازه است بحث ما همین هست ما دلیل نداریم و اگر آن استظهار صحیح باشد که این ناظر به، من انکار هم نمی‌خواهم بکنم این را این را می‌گویم باید بحث بشود اگر این استظهاری که آقایان می‌کنند که این روایت ناظر به این هست که تیمم تمام ملاک وضو را مستوفی هست با توجه به آن اشکال عقلی که اینجا وجود دارد قهراً باید این جور معنا کرد یعنی آن لازمه‌اش این هست که می‌گوید ملاک تیمم در موارد مختلف فرق دارد و علتی که شارع تعییناً‌امر به وضو کرده به خاطر این هست که آن ملاک را استیفاء کند خب این یک نکته اینجا حالا من با توجه به این نکته عرضم این هست ببینید کسی که آبی دارد ممکن است ما بگوییم که این شخص چه آب را صرف وضو بکند چه آب را صرف خبث کند، صرف وضو کند که هیچ، حتی صورتی که طهارت خبثیه از جهت ملاک رتبه‌اش پایین‌تر باشد و شخص عصیاناً آبش را صرف او بکند او ملاک دارد پس با از بین بردن آب، فرض این هست دیگر با از بین بردن آب به هر نکته‌ای از نکات باشد، حتی اگر ملاک در طهارت خبثیه پایین‌تر هم باشد من عصیان هم بکنم بدل بودن تیمم از وضو تحقق پیدا می‌کند جعل بدل چون فرض است که ابتدای عرض بحث کردیم همین بود دیگر وقتی که چنین هست بدلیتش متوقف بر این نیست که مجاز باشم من امر را در راه دیگر صرف کنم مجاز هم نباشم آن بدلیت هست وقتی که چنین هست ما در واقع می‌دانیم قطعاً این آب این تیمم ملاک دارد یعنی جایی که شما صرف می‌کنید برای، آن بحثهایی که شهید صدر مطرح کرده بودن إن قلت و قلتهایی که مطرح کرده بودند نمی‌دانم بدلیت

تیمم فرع این هست که مثلاً طهارت خبثیه اهم باشد نمی‌دانم آیا معذوریت،‌آن بحثهایی که مطرح شد که آیا موضوع بدلیت موظف بودن ملکف از آن نمی‌دانم عذر شرعی لازمه عذر شرعی در ترک وضو این هست که ترک وضو من ملزم باشم به ترک وضو نه همین که مجاز باشم در ترک وضو کفایت می‌کند آن بحثهایی که قبلاً آمد در این مثال اصلاً نمی‌‌آید چون اصلاً موضوع تیمم عرض شرعی نیست همین که قدرت سلب بشود ولو بلا عذرٍ شرعی باز هم آن تیمم موضوعش فعلیت پیدا می‌کند وقتی که چنین شد ما می‌گوییم اینجا فرض این هست که، البته در موارد عادی درست در موارد عادی شخصی که آب را می‌ریزد نه از این جهت عصیان می‌کند امر به تیممش تحقق ندارد مشروعیت ندارد تیمم که می‌کند تیممش صحیح هست مشروعیت دارد امری که به وضو داشته آن امر به وضو چون منجز بوده و به گردنش آمده از آن جهت عصیان به امر به وضو را کرده با قدرت امر به وضو خب تفویت قدرت کرده و همین مقدار کافی هست یعاقب بالنهی السابق الساقط همین مقدار کافی هست ولو الان دیگر نمی‌تواند وضو بگیرد ولی همین مقدار که حدوثاً می‌توانسته است وضو بگیرد کافی هست برای تنجیز امر به وضو خب ما نحن فیه چطور است؟ ما نحن فیه ما نمی‌دانیم که وضو اهم است یا طهارت خبثیه اهم است چون نمی‌دانیم فرض این هست که امر به وضو تنجز پیدا نکرده به عنوان واجب معین فعلیت پیدا نکرده تعیّن وجوبش چون عقل انسان هیچ یک از این دوتا را علم به فعلیتش ندارد حکم به تخییر می‌کند وقتی حکم به تخییر کرد معنای حکم به تخییر کردن این هست که شما فرض کنید هم واقعاً هم احتمال می‌دهید که واقعاً طهارت خبثیه اهم نباشد مساوی نباشد کمتر باشد ولی ما می‌دانیم اگر طهارت خبثیه را انجام بدهیم تیمم ملاک دارد پس بنابراین آن بحثی را هم پس اگر کسی از یک طرف هیچ گناهی نکرده از این طرف گناه نکرده به این دلیل که طهارت حدثیه تنجیز نکرده بود یعنی عقل حکم به تعیّن طهارت حدثیه نمی‌کرد چون علم به اهم بودن ملاکش نداشت پس بنابراین ترک طهارت حدثیه به صرف ماء در طهارت خبثیه مانعی ندارد عقلاً از یک طرف دیگر این با آن ملاک هم دارد آن بیانی که شهید صدر دارند اینجا ما اگر

طهارت حدثیه را،‌آب را صرف طهارت خبثیه بکنیم اینجا یک ملاک بیشتری گیرمان می‌آید چون هم ملاک طهارت خبثیه گیر آمده بعلاوه آن ملاکی که در بدل وجود دارد فرض این است که به هر حال بدل ملاک دارد دیگر این بیان در این مثال می‌شود قابل تصویر باشد این یک صحبتهایی در خصوص این مثال پرسش:... از لحاظ سنجش اندازه ملاک باشد که خب ... شاید آن پاسخ: حالا صبر کنید این را من توضیح می‌دهیم یک نکاتی هست آن را به طور کلی توضیح می‌دهیم.

بنابراین به نظر می‌رسد که آن اشکالاتی که ما مطرح می‌کردیم آن اشکالات اصلاً آن إن قلتی که شهید صدر مطرح کرده و در صدد جوابش بر آمده که ما می‌گفتیم آن جواب مثلاً دوری هست و «یلزم من وجوده عدمه» و امثال اینها آنها همه فرع این بود که موضوع بدل معذوریت شرعی باشد در عدم انجام مبدل یا نمی‌دانم الزام شرعی باشد در ترک مبدل آن بحثها همه از این مثال خاص خارج است یعنی این مثال متفاوت است بحثش با بحثهای کلی اما اصل بحث، اصل بحث آن نکاتی که، چند نکته در اصل بحث وجود دارد یکی اینکه آن تقریبی که شهید صدر مطرح می‌کردند بر اینکه می‌فرمودند که ما آن حکم بی‌بدل بر حکم بدل‌دار مقدم هست به دلیل اینکه در حکم بی‌بدل ما وجهی ندارد که عدم اشتغال حکم بدل‌دار را اخذ کنیم چون آن استدلالی که در مورد آن مقید لبّی ذکر می‌کردیم استدلال این بود که شما در فرض اشتغال بواجبٍ آخر آیا با، در عین اشتغال بواجبٍ آخر که اهم یا مساوی می‌خواهید این واجب مورد نظر را اتیان کنید و امر به اتیان با حفظ واجب آخر هست که خب امر به نقیضین است به جای واجب آخر هست با تبدیل واجب آخر به این واجب هست که آن هم وجهی ندارد خب این استدلال شهید صدر می‌فرمودند در اینجا نمی‌آید اینجا وجه دارد ما می‌توانیم بگوییم که خب شما ترکش کن با این مورد نظر ما را انجام بده بی‌بدل را انجام بده نسبت به بدل‌دار هم برو بدلش را انجام بده خب این استدلالی که شهید صدر کردند ناشی از این هست که اصل تقریب ناشی از این است که آن استدلال را اینجا بد طرح کردند ولی اگر استدلال خوب طرح می‌شد ناتمامی‌اش از همان اول روشن بود چون

استدلال این بود استدلال ادامه‌ای داشت که عرض کردم بخصوص در کلام آقای حائری و آقا شیخ عبدالساتر و اینها خیلی به این تصریح شده کلام آقای هاشمی تصریح نشده بود ولذا می‌گفتیم که این خیلی تقریب خوبی نیست تقریب خوب همانی هست که در کلام آقای حائری و آقای آقا شیخ عبدالساتر وارد شده آن این است اینکه شارع حکم کند واجب اهم یا مساوی را شما ترک کن و واجب مورد نظر را انجام بده یا ترجیح بلا مرجح هست یا ترجیح مرجوح بر راجح هست این نکته در استدلال بود یا ترجیح بلا مرجح هست یا ترجیح راجح بر مرجوح هست این نکته در ما نحن فیه هم هست ما در واقع در صورتی می‌توانیم بگوییم که شارع بی‌بدیل را می‌گوید شما بدل‌دار را ترک کن بی‌بدیل را انجام بده که ما بدانیم با ترک بدل‌دار و انجام بی‌بدیل یا همان مقدار ملاک گیرت می‌آید یا بیشتر گیرت می‌آید این فقط در صورتی که واجب بی‌بدیل اهم باشد می‌توانید این امر را بگویید اثبات اهمیت ولو خودش نه اهم باشد، خودش بعلاوه انجام بدل این مجموعه تنها در صورتی که انجام واجب بی‌بدیل و بدل این مجموعه که یک طرف قرار دارد با انجام مبدل این دوتا را که با هم مقایسه کنیم اگر انجام واجب بی‌بدل و بدل این دوتا مجموعه بیشتر بود این استدلال تمام است یعنی در واقع آن مقید لبّی حتماً باید اینجا بیاید آن مقید لبّی برهان عقلی دارد که ترجیح بلا مرجح یا ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است اینجا هم قبیح است این جوری نیست جایی قبیح است جای دیگر، بحث این است که اینجا مصداق دارد یا ندارد اگر مصداق دارد باز قبیح است اگر بخواهید بگویید مصداق ندارد مصداق نداشتنش فرع این هست که اهمیت احراز بشود پس اینکه این استدلال بازگشت می‌کند به اهمیت از آن اولش روشن است به عنوان یک مرجح مستقل نمی‌توانید شما نگاه کنید شهید صدر استدلال را ناقص تطبیق کرده بعد گفته این بازگشت می‌کند به مرجحات از اول اگر استدلال تام با چارچوب واقعی خودش اینجا می‌خواست تطبیق بشود واضح بود که دیگر این استدلال،‌استدلالی نیست که اینجا بخواهد تطبیق بشود و پیاده بشود این یک نکته در مورد اصل استدلال یک نکته‌ای در مورد آن اشکالی که ما دیروز مطرح می‌کردیم به شهید صدر که اینجا «یلزم من وجوده عدمه» و آن

بحثها من بعد فکر کردم دیدم نه اشکال ما وارد نیست توضیح ذلک حالا فضای فرمایش مرحوم آقای صدر را دنبال کنیم که برسیم که به آن اشکال ببینید آقای صدر فرمودند که آن چیزی که بدل دارد آن شیء عدم اشتغال به او در موضوع بی‌بدل اخذ نشده است چون شارع می‌تواند بگوید که شما حتی در جایی که اشتغال به بدل‌دار به مبدل دارید آن را رها کن بیا حکم بی‌بدل را انجام بده نسبت به آن مبدل هم برو بدلش را انجام بده استدلال این بود دیگر بعد إن قلتی شهید صدر مطرح کردند که این فرع این هست که بدلیت بدل نسبت به صورتی که قدرت تکوینی من دارم ولی به دلیل اشتغال به واجب بی‌بدل قدرتم سلب می‌شود نسبت به او هم شامل باشد و اینجا معلوم نیست عجز شرعی در صورتی هست که واجب بی‌بدل متعین باشد در رتبه سابقه و یک مرجح دیگری واجب بی‌بدل را ترجیح داده باشد والا اگر واجب بی‌بدل ترجیح داده نشده باشد عجز شرعی نسبت به واجب بدل‌دار تحقق پیدا نمی‌کند اصل ملاک‌دار بودن بدل احراز نمی‌شود. این اصل اشکال بود خب ایشان جواب دادند بنابر تقریب آقای حائری که موارد مختلف است گاهی اوقات استظهار از ادله این هست که موضوع بدل الزام شرعی به ترک مبدل هست خب این اشکال شما وارد ولی را موضوع شرعی معذوریت مکلف در ترک مبدل باشد اینجا معذوریت شرعی صدق می‌کند که ما توضیح می‌دادیم که مراد از معذوریت شرعی باید معذوریت ولو به عنوانٍ‌حکمٍ ظاهری باشد والا اگر معذوریت، معذوریت واقعی باشد و اینها اینجا که احراز نمی‌شود معذوریت واقعی ولو به جهت اینکه عقل حکم نمی‌کند حکم تخییر می‌کند ولو به این جهت بعد خب إن قلت، اشکال می‌کردیم که اینکه عقل حکم به معذوریت مکلف می‌کند به جهت حکمش به تخییر هست بنابراین چون حکم به تخییر می‌کند پس می‌گوید شما نسبت به ترک مبدل معذور هستید و بنابراین نمی‌توانید شما از این راه برای تعیّن بی‌بدل استفاده کنید این استدلال ما بود اشکال ما بود ولی بعد به نظر رسید نه این اشکال وارد نیست عقل دوتا حکم دارد در عرض هم و این دوتا حکم یکی حکم به تخییر می‌کند یکی حکم به عدم تعیّن بدل‌دار آن چیزی که مکلف را معذور می‌دارد حکم تخییرش نیست از این جهت که تخییر بما هو تخییر از این جهت که آن شییء که

بدل‌دار هست معین نیست همین مقدار، این را عقل حکم می‌کند دیگر یعنی هیچگونه ترجیحی در آن بدل‌دار نمی‌بیند عقل بنابراین حکم به عدم تعیّن بدل‌دار می‌کند این حکم به عدم تعیّن بدل‌دار باعث می‌شود که بدلش فعلی بشود بدل که فعلی شد فرض این است که موضوع پیدا می‌کند حالا استدلال این هست که ما لیس له البدل مقدم تعیّن پیدا می‌کند یعنی در واقع تعیّن ما لیس له البدل متوقف است بر عدم تعیّن ما له البدل این هیچ مشکلی ندارد پرسش:... حکم تخییر .... پاسخ: نه حکم تخییر دو شق دارد نه عدم تعیّن کلیهما دو جزئی است تخییر دو جزئی است پرسش:... معنایش پاسخ: نه بحث معنا نیست بحث سر این است اگر آنجا تخییر هم نکند فقط بگوید که این تعیّن ندارد پرسش:... پاسخ: چرا ...؟ پرسش:... پاسخ: چون در آن ترجیح نمی‌بیند پرسش:... پاسخ: نه آن فعلاً نمی‌بیند بعداً تعیّن پیدا می‌کند بحث این است ببینید اشکال ما این بود که اگر شما می‌گویید بقاءً، یکی نکته‌ای که اشکال می‌کردیم این بود که شما می‌گفتید حدوثاً حکم به تخییر می‌کند ولی بقاءً چون ما لیس له البدل مرجح در آن می‌بینید بقاءً حکم به تخییر نمی‌کند شما می‌گفتید معنایش این هست که وقتی بقاءً حکم به تخییر نکرد موضوع تعیین، موضوع ترجیح می‌پرد خب بحث اینجا این است بقاءً حکم به تخییر نکند بقاءً حکم به عدم تعیّن واجب بدل‌دار که می‌کند پرسش:... از چه رو پاسخ: به خاطر اینکه آن هیچ گونه مرجحی در آن نمی‌بیند برای اینکه حکم به تعیین بکند باید مرجح در آن ببیند آن چیزی که بدل دارد هیچ گونه مرجحی نمی‌بیند به او کار ندارد این مرجح ندارد ... تخییر از دوتا جزء تشکیل می‌شود حالا این دوتا جزء را بگویید لازمه تخییر است یا خود تخییر است آنها خیلی به الفاظش کار ندارم الفاظش مهم نیست بحث این است در هنگامی که انسان حکم به تخییر می‌کند هم حکم می‌کند که این طرف تعیّن ندارد هم حکم می‌کند آن طرف تعیّن ندارد حالا این تخییر را بگویید در این دوتا جزء اجزای تخییر هستند یا لوازم تخییر هستند هر چی می‌خواهد باشد آن را خیلی بحث لفظی نداریم بحث این است که آن چیزی که موضوع معذوریت ملکف است من می‌گویم اگر وضو گرفتن را ترک کنم معذور هستم چرا معذورم؟ چون می‌دانم شارع وجوب تعیینی برای وضو قائل

نشده همین مقدار کافی است چرا وجوب تعیینی، عقل می‌گوید وجوب تعیینی ندارد به عنوان حکم ظاهری همین که عقل احراز نکند اهمیت ملاک وضو را کافی هست بر اینکه ... پرسش:... در واقع این بدل داشتن نمی‌گذارد حکم عدم تعیین عقل از اقتضاء به فعلیت برسد آنجا مانع نیست عدم تعیین می‌خواهد بگوید او می‌گوید آنجا عدم تعیین که می‌خواهد بگوید نگاهش به بدل می‌افتد و اینکه این طرف فعلیت پیدا کرده می‌گوید پس منتقل شده ... پاسخ: نه بحث این هست پرسش:... پاسخ: به آن کار ندارد شما نسبت به آن معذور باشید یا نه، توجه بفرمایید نسبت به اینکه طهارت خبثیه معذور باشم یا معذور نباشم آن ربطی به چیز ندارد معین باشد انجام طهارت خبثیه یا معین نباشد او ارتباطی اصلاً به بدلیت تیمم از وضو ندارد پرسش:... عقل نسبت به آن طهارت خبثیه هم آیا می‌گوید چون مرجحی ندارد پس .... پاسخ: می‌گوید ابتداءً مرجح نمی‌بیند ولی در طول توجه به بدلیت یعنی بعد از اینکه توجه می‌کند، بعد از اینکه توجه می‌کند به اینکه وضو تعیّن ندارد و بدلیت تیمم ثابت می‌شود حکم به تعیّن آن طرف می‌کند پرسش:... همان اول بین یک طرفی که بدل دارد و یک طرفی که بدل ندارد نگاه می‌کند یک طرف بدل دارد یک طرف بدل ندارد بین این دوتا نگاه می‌کند هیچکدام را اهم تشخیص نمی‌دهد ... پاسخ: ابتداءً تشخیص نمی‌‌دهد نه ابتداءً احراز نمی‌کند ولی بعداً احراز می‌کند پرسش: به چه ملاکی؟ ... پاسخ: به ملاک اینکه ... پرسش:... فرمودید که این با آن بدل آیا این ... پاسخ: نه آن را بعد بحث می‌کنیم صبر کنید این را پرسش:... پاسخ: نه صبر کنید نه ببینید تعیّنش اینکه به اصطلاح ما عقل انسان منهای جنبه بدلیت آن یک إن قلت و قلتهای هست که بعداً آن می‌پردازم من اصل آن اشکالی که خودم کردم آن اشکال را می‌خواهم، آن اشکال به آن نحو وارد نیست به نحوهای دیگری اشکال را دنبال می‌کنیم ببیند ما اشکال‌مان این بود که معذوریت مکلف در ترک مبدل معلول حکم عقل به تخییر است حالا می‌گوییم نه درست نیست معذوریت مکلف معلول حکم عقل به عدم تعیّن مبدل است چه حکم به تخییر بکند چه نکند درست است که ابتداءً حکم به تخییر می‌کند در عرض او ولی حکم به تخییر دخالت ندارد آن چیزی که معذور می‌کند

من را در ترک مبدلی که خود مبدل واجب تعیینی نیست چون واجب تعیینی نیست و عقل آن را واجب تعیینی نمی‌بیند من را معذور می‌دارد خب عیب ندارد آیا بعد از اینکه عقل حکم کرد به تعیّن بدل‌دار حکم عقل به عدم تعیّن مبدل از بین می‌رود یا نمی‌رود از بین که نمی‌رود درست است تخییر از بین می‌رود ولی تخییر ما اشکال‌مان این بود که اگر قرار باشد بقاءً حکم به تخییر از بین برود مرجح هم می‌پرد چون مرجح معلول تخییر بود حالا جوابش این هست که مرجح معلول تخییر نبود که مرجح معلول حکم عقل به عدم تعیّن مبدل بود حکم عقل به عدم تعیّن مبدل هنوز هم هست تا آخر هم هست تا وقتی که عقل نسبت به مبدل اهمیت احراز نکرده این حکم را می‌کند حالا هم که احراز نکرده پس برای او اشکال وارد نیست حالا اصل خود این مطلب درست است یا درست نیست آن را فردا توضیح می‌دهم که این یک مطلب دیگری هست حالا یک چیز در پرانتز بگویم شهید صدر اینجا یک بیانی دارد در مورد اینکه ترجیح ما لیس له البدل بر ما له البدل به ملاک اهمیت ایشان خودشان هم می‌پذیرد این مطلب را این استدلال را تام می‌داند خیلی جالب بود برای من روح مطلب ایشان نه با تعبیرات ایشان در فرمایشات مرحوم حاج مرتضی حائری هم هست روح مطلب البته تقریر آقای چیز یک مقداری به اصطلاح از جهت بافت و ساختار متفاوت هست ولی اصل آن نکته در کلامات مرحوم آقای چیز هم هست در همین مبانی الاصول پرسش:... پاسخ: نه آنکه هست آقای آقا مصطفی محقق پسر آقای محقق که آقای حاج آقا مرتضی حائری دائی اینها می‌شود دیگر می‌گفتند که من، نه آن در مورد آقای داماد بود من اشتباه کردم آن حالا توارد ... احتمالاً آن یک مطلب دیگر بود من اشتباه کردم آن در مورد آقای داماد و آقای آقا سید محمد باقر صدر بعضی حرفهای بین این دو بزرگوار خیلی مشترک است یعنی آن روح مطلب را پرسش: داماد و ؟ پاسخ: آقای آقا سید محمد باقر صدر، آقای آقا سید محمد باقر صدر و آقای داماد گاه گاهی حرفهای مشترک عجیب مشترک بین‌شان دیده می‌شود امثال اینها آقای مصطفی محقق می‌گفت من رفتم نجف پیش مرحوم آقای صدر، آقای صدر می‌گفتند که من شاگرد با واسطه پدر شما هستم آقا موسی آمده بود با هم بحث

می‌کردیم حرفهای آقای شما را آقا موسی برای من نقل می‌کرد و من استفاده می‌کردم شاگرد با واسطه پرسش: آقا سید محمد باقر؟ ... پاسخ: آقا سید محمد باقر صدر بحث می‌کرد با آقا موسی پرسش: حاج آقا؟ ... پاسخ: با موسای صدر با آقای موسی صدر اینها هم بحث بودند می‌گفت که آقا موسی بعد از اینکه از چیز آقای داماد رفتند، رفتند نجف یک مدت نجف بودند بعد هم لبنان و بعد از آن رفتند یک مدت به حال نجف بودند می‌گفتند پرسش: فکر کردم حاج آقا شبیری ... پاسخ: نه حاج آقای ما هیچ وقت بحث نکردند آن زمانی که حاج آقا نجف رفتند سن‌شان خب از آقا موسی اینها خیلی بیشتر بود و هم بحث هم هیچ وقت نبودند ولی مرحوم آقا سید محمد باقر صدر می‌گفتند که می‌گفته من با آقا موسی، آقا موسای صدر بحث می‌کردم و ایشان حرفهای آقای داماد را نقل می‌کرد و من استفاده می‌کردم استاد با واسطه، و این بعید نیست این جهت باعث شده باشد که یک سری مشترکات البته یک سری‌اش بعضی‌ها هم از باب توارد فکرین است آن ممکن است ولی تبادر خاطرین به قول منطقی‌ها و امثال اینها البته این نکته هم مخفی نماند که آقای صدر بعضی از آن فکرها را هم که گرفته در قالب خودش ریخته این جور نیست قالبش، البته خب اصرار ندارد آقای صدر ریشه‌های فرمایشات را ذکر کند خیلی از حرفهای آقای صدر را آدم می‌بیند ریشه‌هایش حتی در آقا ضیاء هست امثال اینها ولی آنها ریشه هست یعنی آن حرفهایی که در کلمات مرحوم آقا ضیاء هست منشأ می‌شود که ایشان یک چیزی به ذهن‌شان برسد و آن را در چارچوب و قالبهای فکری دیگری برسد حاج آقای ما گاه گاهی حرفهای خودشان را که خیلی فرق دارد با حرفهای قوم یک جوری می‌خواهند بگویند که آنها هم همین حرفهای ما را می‌زدند اصرار دارند که خودشان را متفرد خیلی چیز نکنند پرسش:... پاسخ: یک مقداری به اصطلاح سعی می‌کنند که حرف خودشان را بگویند پرسش:... پاسخ: آقا سید محمد باقر در واقع آن طرفی هست خیلی اصرار ندارد که حتماً برای خودش موافقی از میان دیگران پیدا کند و امثال اینها واقعش این است که هر کدامشان یک زاویه دید است یعنی یک زاویه دید این است که فرض کنید این اصل حرف مال آن است ولو من مثلاً قالب‌بندی و چیزش را تغییر دادم

آن هم همین را می‌خواسته بگوید نتوانسته بگوید پرسش:... میزان ارادت به مشهور و علماء و ... پاسخ: اینها ناشی از همین است که فرض کنید امثال اینها حاج آقا نمی‌خواهند تا حدّ امکان حرفهای دیگران را فاصله پیدا کند آقا سید محمد باقر خب خیلی چیز نیست که حتماً حرفهایش حرفهای تازه و نو نباشد اینها یک جهتهای روحی نحوه چیز هست پرسش:... پاسخ: نه اینجا به هر حال تیپ خیلی نمی‌شود، یک ذوق است دیگر خیلی چیز ذوقی است که یکی می‌پسند یکی ... این تفاوت مدل فکری هست امثال اینها و خب بعضی‌ها از آن طرف می‌خواهند بگویند که این مثلاً حرفش تازه نیست حرفش مال دیگری است ... آقا سید محمد باقر صدر می‌گویند حرفهایش از دیگران است همین جور هم هست فی‌الجمله ولی حرفهای دیگران را هم در قالب خودش در آورده این جور نیست عین آن حرفهایش است آن حرف الهام‌بخش آقای صدر است فرق است بین حرفهایی که دیگرانی که الهام‌بخش باشد با اینکه، البته می‌گویم شاید مناسب‌تر این بوده اگر کسی، امثال حاج آقا اینها چون تمایل دارند متفرد تلقی نشوند آن الهامها را هم کافی می‌دانند برای اینکه حرف را به آن آقا نسبت بدهند امثال اینها ولی گاه گاهی دیدم مثلاً در تقریب آقای خویی می‌گویند ایشان این جور می‌خواسته بگوید درست مقرر نتوانسته مطلب را منعکس کند باید مطلبشان این باشد اصرار دارند که مطلب دیگران را تصحیح کنند یک جوری اینها دو مدل نحوه ارائه مطالب هست پرسش:... حاج آقا آن وقت که می‌خواهند حرف خاص بزنند می‌گویند اگر این جوری بگوییم از ... پاسخ: نه البته یک علتی دارد یک موقعی حاج آقا این را می‌فرمودند یک آقایی از زهاد و عباد معروف ...

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»